

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۲/۳۰
مشرق موعود
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۵/۲۷
۱۳۹۷

فصل‌نامه علمی - پژوهشی
سال دوازدهم، شماره ۴۷، پاییز

بررسی و نقد ادله احمد اسماعیل بصری برای نفی علم امام به لغات

رحیم لطیفی^۱
مرتضی کریمی^۲

چکیده

جریان احمدالحسن بصری، یکی از جریان‌های خطرناک در موضوع مهدویت است. در حالی که استناد به خواب و استخاره، وجه مشترک احمدالحسن با بعضی از مدعیان دیگر است، ارائه تحلیل‌های جدید از روایات و مبانی خاص در رویکرد روایی، او را از سایرین متمایز کرده است. استناد احمدالحسن به بعضی رویکردهای حدیثی رایج در میان گروهی از حدیث‌گرایان و نیز منطبق ساختن خود با شرایط و حوادث روز با توجه به زمان‌شناسی خاص خود، از دیگر ویژگی‌های اوست. در چند سال اخیر، فعالیت‌های تبلیغی این جریان چه به صورت مجازی در پالتاک و وبسایت‌های مختلف و چه به صورت چهره به چهره افزایش یافته. این نکات، ضرورت نقد و بررسی این جریان و نشان دادن اشکالات آن را دوچندان می‌کند. احمدالحسن بصری، که مدعی است امام، مهدی اول و یمانی موعود است، در بحث حدود و ثغور علم امام، این علم را به علم دینی محدود می‌کند. به باور وی، آن‌چه برای امام ضرورت دارد صرفاً دانستن امور مربوط به دین است. بر این اساس، وی علم امام به سایر امور از جمله زبان‌های روز دنیا، کتب آسمانی پیشین و علوم تجربی و استقرایی را ضروری نمی‌داند. وی برای نفی علم امام به لغات، هشت دلیل

۱. استاد حوزه و دانشگاه.

۲. دکترای کلام امامیه دانشگاه تهران (نویسنده مسئول) (mka830@yahoo.com).

اقامه کرده است. این مقاله، با روش توصیفی-تحلیلی، به بررسی و نقد این ادله می‌پردازد و ناتمام بودن آن‌ها را نشان می‌دهد.

واژگان کلیدی:

مهدویت، مدعیان مهدویت، احمدالحسن بصری، علم امام، علم به لغات.

مقدمه

احمد بن اسماعیل (مشهور به احمدالحسن بصری)، مدعی است که بر اساس وصیت پیامبر؟ ص؟ و روایات اهل‌بیت؟ عهم؟، بعد از امام مهدی؟ عج؟، ۱۲ مهدی به عنوان حجج الهی بر روی زمین خواهند بود. بر این اساس، وی بر این باور است که او مهدی اول، یمانی موعود، حجت خدا بر زمین، فرستاده امام دوازدهم و از نوادگان اوست. احمدالحسن، علم امام را به اموری که به زعم وی، ارتباطی به دین ندارند صراحتاً نفی می‌کند و آن را ضروری نمی‌داند. از جمله این امور، زبان‌های روز دنیا، محتوای کتب آسمانی پیشین و علوم روز دنیاست. به باور احمدالحسن، ضرورتی ندارد امام علم به این امور داشته باشد گرچه این امکان برای امام وجود دارد اما اگر این امر رخ دهد یعنی امام، علم به این امور پیدا کند صرفاً از طریق معجزه است و لذا این نوع از علم، تفاوت ماهوی با علم ضروری برای امام دارد. بر این اساس، این که حجت الهی، این امور را از دیگران بیاموزد کاملاً بی‌اشکال است. ضمن این که اساساً دانستن این امور، فضیلتی برای خلیفه الله به حساب نمی‌آید چرا که دیگران نیز می‌توانند این علوم را بیاموزند. همچنین دلایلی که وی اقامه می‌کند نشان می‌دهد که وی معتقد است معصومین عملاً چنین علمی نداشته‌اند.

گفتنی است درباره ضرورت یا عدم ضرورت علم امام به زبان‌های مختلف، در میان علمای شیعه اختلاف نظر وجود دارد. در حالی که عموم محدثان و گروهی از متکلمان این علم را ضروری می‌دانند گروه دیگری از متکلمان، ضرورت عقلی این مسئله را نفی می‌کنند (مفید، ۱۳۷۲: ۶۷؛ نادم، ۱۳۷۱). در این جا به دنبال بحث کلامی و اثبات درستی یکی از دیدگاه‌ها نیستیم بلکه آنچه موضوع این مقاله است اثبات نادرستی ادله‌ای است که احمدالحسن برای دیدگاه خود برمی‌شمرد. با این حال، نباید تصور شود دیدگاه احمدالحسن، همان دیدگاه متکلمانی چون شیخ مفید است که ضرورت علم امام به لغات را نفی می‌کنند بلکه میان آن‌ها تفاوت‌های جدی وجود دارد. مهم‌ترین نکته آن است که احمدالحسن رویکرد اخباری‌گری دارد و به علم رجال نیز باور ندارد (احمدالحسن، ۱۴۳۴: ج ۲، ۷۲؛ ۱۴۳۴: ج ۲، ۷۶؛ ۱۳۹۶: ج ۷، ۲۲۹-۲۳۴). این

رویگرد، در تضادّ کامل با رویکرد مکتب کلامی بغداد و متکلمان چوَن شیخ مفید است. نگاه احمدالحسن، نگاه افراطی بعضی از محدّثان است؛ محدّثانی که عموماً (چه آن‌ها که رویکرد اعتدالی دارند و چه آن‌ها که رویکرد افراطی دارند یعنی اخباریون) به سبب وجود روایات متعدّد، علم امام به لغات را پذیرفته‌اند.^۱

بنابراین، زمانی که ده‌ها روایت، علم امام به لغات را تأیید می‌کنند متکلم عقل‌گرایی مثل شیخ مفید شاید بتواند براساس رویکرد خود، نسبت به آن‌ها قطع پیدا نکند (گرچه متکلمان عقل‌گرایی چون بنونوبخت آن‌ها را تأیید می‌کنند) امّا احمدالحسن با رویکرد اخباری خود، هرگز نمی‌تواند این روایات را کنار بگذارد. بر این اساس، یکسانی دیدگاه احمدالحسن و شیخ مفید، به معنای تشابه‌شان و موجه بودن هر دو نیست.

همچنین نباید تصوّر شود که آن دسته از متکلمان شیعه که به اصطلاح، بیشتر عقل‌گرا هستند تا متکی به روایات، لزوماً ضرورت علم امام به لغات را ردّ کرده‌اند چراکه به تصریح شیخ مفید، بنونوبخت با استدلال به دلایل عقلی، قائل به این ضرورت بوده‌اند.

بررسی دلایل احمدالحسن در نفی علم امام به لغات

چنان‌که گذشت احمدالحسن بصری، علم امام به زبان‌های روز دنیا را ضروری نمی‌داند و چندین دلیل برای مدّعی خود اقامه می‌کند. با توجه به عبارات صریح وی، او نه تنها، این ضرورت را نفی می‌کند بلکه با توجه به ادله‌ای که می‌آورد ادّعا می‌کند که عملاً نیز این علم به لغات برای معصومین؟ ع؟ وجود نداشته است.

در می‌خوانیم:

لازم نیست که خلیفه خدا به علوم استقرائی یا تجربی یا حتّی علوم دینی گذشته مثل رسالت‌های خلفای گذشته آگاه باشد بلکه فقط علم لازم برای خلیفه خدا این است که متّصل به خدا بوده و پروردگار متعالی نخستین چیزی که او در رسالتش به آن نیاز دارد را به او بیاموزد ... امّا اعتقادات مضحک برخی از حاشیه‌پردازان که می‌گویند خلیفه خدا باید همه زبان‌ها را بداند و در زبان، معصوم باشد ...، به زودی پاسخ این اعتقادات باطل و جهالت کسانی که معتقد به این امور هستند بیان خواهد شد. (احمدالحسن، ۱۴۳۷: ۳۷)

۱. برای آگاهی از شماری از این روایات، رک صدوق، ۱۳۷۸: ج ۲، ۲۲۸؛ کلینی، ۱۳۶۵: ج ۱، ۲۲۷-۲۲۸؛ ج ۱، ۲۸۵؛ ج ۱، ۴۶۲؛ ج ۱، ۵۰۹؛ ج ۱، ۱۸۱-۱۸۳؛ ج ۷، ۲۵۹؛ صقار، ۱۴۰۴: ۲۲۵-۲۲۶؛ ۳۳۳-۳۴۰؛ راوندی، ۱۴۰۹: ج ۱، ۳۱۰-۳۱۳؛ ج ۲، ۶۱۵-۶۱۶؛ ج ۲، ۶۷۵؛ ج ۲، ۷۵۳؛ ج ۲، ۷۵۹؛ الباری، ۱۳۸۱: ج ۲، ۳۹۷؛ ابن حمزه، ۱۳۷۱: ۵۳۸-۵۳۹؛ خصیبی، ۱۳۷۷: ۳۱۵-۳۱۶؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ج ۴۹، ۷۸؛ ج ۹۱، ۲۸.

وی برای نفی علم امام به لغات، دلایلی اقامه کرده که در دو جا در کتاب ، مطرح شده:

محمد رسول الله؟ ص؟ به صحیفه‌هایی از تورات موسی نیازمند بود که برایش نقل شود و ایشان و علی؟ ع؟ نسبت به خواندن آن توانایی نداشتند چراکه این صحیفه‌ها به زبان دیگر غیر از عربی بود. این موضوع، مطلب مهمی را که برخی افراد مدعی می‌شوند که حجّت خدا باید همیشه و در همه حالت‌ها باید همه زبان‌ها را بداند نفی می‌کند... (احمدالحسن، ۱۴۳۷: ۱۹۳-۱۹۴)

چند صفحه بعد در این کتاب، احمدالحسن ذیل عنوان «خلیفه خداوند در زمین و زبان‌ها» با تفصیل بیشتری در این باره سخن می‌گوید:

برخی افراد اعتقاد دارند که شناخت همه زبان‌ها، خصوصیتی همیشگی برای خلیفه خداوند در زمین است. این عقیده باطلی است که هیچ دلیلی ندارد. حجّت خداوند در این عالم جسمانی، در مسئله شناخت زبان‌ها مانند بقیه مردم است. امکان ندارد که او در این عالم جسمانی، همه زبان‌ها را بداند مگر با معجزه که البته این مسئله دیگری است. ... به علاوه، این که این موضوع، فاقد دلیل است چراکه با واقعیت تاریخی و عقل و قرآن مخالف است. برای بیان این موضوع، به این نکات توجه فرمایید: اول: اگر حجّت‌ها به همه زبان‌ها سخن می‌گفتند به افرادی که با ایشان مواجه می‌شدند به آن احتجاج می‌کردند تا به ایشان ایمان بیاورند و با دلیل قطعی ثابت نشده است که خلفای خداوند، به واسطه شناخت زبان‌های انسانی دیگر بر اقوام‌شان استدلال می‌کردند تا به آنان ایمان بیاورند. علاوه بر این، اگر همه زبان‌های انسانی را می‌دانستند چه نیازی به معجزه‌های دیگر داشتند؟ اگر موسی؟ ع؟ بدون هیچ یادگیری به چند زبان سخن می‌گفت پس چه نیازی به عصا داشته است؟! دوم: همان‌طور که در قرآن واضح است، خلیفه خداوند، حضرت موسی؟ ع؟ نمی‌توانست به هیچ زبانی به شکل صحیح و زیبا سخن بگوید. ... این حضرت موسی؟ ع؟ است که خلیفه‌ای از خلفای خداوند در زمین است و جزو پیامبران اولوالعزم است و به صراحت، قرآن و تورات، اتفاق دارند که لکن در زبان داشت که او را از بیان الفاظ روشن، به شکل واضح و قابل فهم برای مخاطب، باز می‌داشت؛ ولی با این حال، خداوند سبحان و متعال او را فرستاد و مشکل گیره زبانش را کاملاً از بین نبرد بلکه راه حلّ این مشکل را که مانع تبلیغ رسالت الهی به مخاطب می‌شود در فرستادن کمک‌کننده‌ای برای موسی؟ ع؟ قرار داد که همان برادرش هارون بود. ... سوّم: اگر خلفای خداوند، همه زبان‌ها را می‌دانستند کتاب‌های آسمانی به همه زبان‌ها بر آنان

فرستاده می‌شد. او توانا است و این مسئله با حکمت موافقت دارد. در نتیجه، تنها مشکلی که باقی می‌ماند این است که مانعی، در توانایی قابل و پذیرنده باشد. آن مانع هم این است که فرستادگان، فقط زبان قوم خودشان را می‌دانستند. اگر محمد تعدادی از زبان‌ها را می‌دانست قرآن باید با چند زبان بر او فرستاده می‌شد. ایشان به قرآنی با زبان‌های پادشاهانی نیازمند بود که نامه‌هایی به آنان فرستاد و آنان را به ایمان دعوت نمود. این کار حداقل برای این است که به بخشی از کلامی که به محمد ص؟ وحی نموده است آگاه شوند همان‌طور که عرب در آن زمان آگاه شده بود. قطعاً این ترجمه از قرآن بسیار بهتر از ترجمه‌ای می‌بود که بعدها می‌آمد و این می‌توانست موجب نیرومند نمودن حجّت و دلیل باشد و دارای سود بیشتری می‌بود. در ترجمه افراد غیر معصوم، واقعاً مشکلات بسیاری هست. به عنوان مثال، ترجمه آنان معناها را آن‌طور که خواننده و مترجم می‌فهمد منتقل می‌کند و نه بر اساس مقصود گوینده اصلی آن. در حال حاضر، ترجمه‌های فراوانی برای قرآن، به زبان انگلیسی هست و در بین آن‌ها اختلافات بسیاری در الفاظ و معناها وجود دارد. عقل می‌گوید تا زمانی که چنین است از بین رفتن فرصت فرستادن قرآن به زبان انگلیسی بر محمد که انگلیسی می‌داند مخالف حکمت است در حالی که خداوند، کاری که مخالف حکمت است انجام نمی‌دهد. بنابراین، تنها حالت ممکن این است که محمد ص؟، عربی را با لهجه قومش می‌دانست و انگلیسی و بقیه زبان‌ها را نمی‌دانست. به همین دلیل، قرآن به لهجه محمد و قومش قریش فرستاده شد و حتی به لهجه‌های دیگر عرب که در زبان محمد رسول الله ص؟ بود فرستاده نشد. چهارم: محمد ص؟ نامه‌هایش را به پادشاهان جهان به عربی فرستاد. اگر محمد غیر از عربی را می‌دانست نامه‌هایش را به آن پادشاهان به زبان خودشان می‌فرستاد. این کار در آن‌ها و برای اقامه حجّت و دلیل بر آنان تأثیرگذارتر است؛ مخصوصاً با وجود اندک بودن مترجم‌ها در آن زمان، شناخت ایشان نسبت به زبان‌ها، معجزه روشنی برای پادشاهان و دلیل روشنی برای آنان است.

پنجم: اگر امامان زبان‌ها را می‌دانستند حداقل باید برخی از آیات قرآن را ترجمه می‌کردند البته اگر نگوئیم که بر آنان لازم بود که همه قرآن را به همه زبان‌ها ترجمه کنند. آنان خلفای خداوند هستند و منظور متکلم، سبحانه و تعالی را بهتر از بقیه مخلوقات می‌دانند. اگر امام صادق ع؟ فارسی می‌دانست در حالی که نزد ایشان هزاران شیعه از ایرانی‌ها بودند که به حق ایمان داشتند چه چیزی مانع می‌شد که ایشان حداقل، برخی از آیات قرآن را برایشان به فارسی ترجمه کند؟ البته اگر نگوئیم که بر ایشان لازم بود که همه قرآن را برایشان ترجمه کند به این خاطر که به آن

نیازمند بودند. پاسخی نیست به غیر از این که ایشان فارسی نمی‌دانست و گرنه سرباز زدن ایشان از ترجمه قرآن، با وجود این که نسبت به زبان فارسی آگاهی داشت، مخالف حکمت بود. ایشان بهتر از همه مردم، منظور متکلم سبحان را می‌دانست. ... نتیجه مطالب پیشین: فردی که اعتقاد دارد خلیفه خداوند باید قادر به شناخت همه زبان‌های انسانی در این عالم جسمانی در هر زمانی باشد نیازمند دلیل قطعی بر این اعتقاد است و دلیلی نیز وجود ندارد. بالاترین چیزی که به آن استناد می‌کنند، اگر نگوئیم خیال است، گمان‌ها و تخمین‌هایی است که منبع آن در بسیاری از اوقات، روایات غلوکنندگان است و دلیل قرآنی و عقل و حکمت و واقع، با آن مخالفت دارد. همان طور که روشن شد، دلایل بر ضد این ادعا هستند و با آن موافقت ندارند. این برخی از روایاتی است که از آن، عکس اعتقاد این افراد، قابل استفاده است:

(حبه بن جوین العرنی می‌گوید: از امیرالمؤمنین علی؟ ع؟ شنیدم که فرمود ... وقتی موسی چشمگین شد الواح را از دستانش گرفت. بعضی شکست و بعضی باقی ماند و برخی از آن‌ها بالا برده شد. پس از تسکین خشم موسی، یوشع بن نون گفت: آیا بیان آنچه در الواح بوده است نزد شما هست؟ موسی گفت: آری. گروهی پس از گروه دیگر، آن را به ارث بردند تا رسید به چهار دسته از یمن. خداوند محمد را در تهامه مبعوث کرد. این خبر به آنها رسید. ... گفتند: او شایسته‌تر است به این الواحی که در دست ما است. قرار گذاشتند در فلان ماه ببرند خدمت او. خداوند به جبرئیل وحی کرد که برو خدمت پیامبر و جریان را بگو. جبرئیل آمد و گفت فلانی و فلانی و فلانی و فلانی، وارث الواح موسی شده‌اند. آنها در فلان ماه و فلان شب، الواح را برای شما می‌آورند. آن شب، پیامبر اکرم بیدار بود تا قافله آمدند و درب را کوبیدند در حالی که می‌گفتند یا محمد. فرمود بله ای فلان بن فلان و فلان بن فلان و فلان بن فلان و فلان بن فلان. کو آن کتابی که به ارث از یوشع بن نون وصی موسی بن عمران به شما رسیده؟ گفتند ما شهادت می‌دهیم به این که خدائی جز خدای یکتا نیست و شریکی برای او نیست و این که محمد پیامبر اوست. به خدا قسم! کسی اطلاع از این نداشته از وقتی در اختیار ما قرار گرفته تاکنون جز تو. حضرت فرمود: پیامبر؟ ص؟ آن را گرفت و نوشتار دقیق عبرانی بود و آن را به من داد. من آن را کنار سرم گذاشتم و صبح، وقتی کتاب را

دیدم کتاب عربی با عظمتی بود که در آن، علم آفرینش خداوند از زمان برپاشدن آسمان‌ها و زمین و تا برپاشدن قیامت بود. من نسبت به آن آگاهی پیدا کردم.) (صقار، ۱۴۰۴: ۱۴۶)

امام صادق؟ ع؟ فرمود: در جفر است که ... وقتی روزگار موسی به

پایان رسید خداوند به او وحی نمود که الواح را در کوه به امانت بگذارد ... وقتی آن را در آن جا قرار داد کوه آن را پوشاند. این‌ها همیشه در کوه بودند تا این‌که خداوند پیامبرش محمد را برانگیخت. کاروانی از یمن که قصد پیامبر را کرده بودند رو نمودند. وقتی به کوه رسیدند کوه گشوده شد و الواح به صورت پیچیده شده و همان‌طور که موسی قرار داده بود بیرون آمد. آن گروه آن را گرفتند. وقتی در دستان‌شان افتاد در دل‌شان افتاد که به آن نگاه نکنند و از آن می‌ترسیدند تا این‌که آن را نزد رسول الله؟ ص؟ آوردند و خداوند جبرئیل را بر پیامبرش فرستاد و ایشان را از کار این گروه و چیزی که به آن دچار شدند باخبر نمود. وقتی نزد پیامبر؟ ص؟ رسیدند پیامبر شروع نمود و از آنان در مورد چیزی که یافتند پرسید. آنان عرض کردند: از کجا به چیزی که یافتیم خبر دارید؟ ایشان فرمود: پروردگرم مرا باخبر نمود و آن الواح بود. عرض کردند: گواهی می‌دهیم که شما رسول الله هستید. آن را بیرون آوردند و به ایشان تحویل دادند. ایشان به آن نگاه کرد و خواند و نوشتارش به عبرانی بود. سپس امیرالمومنین؟ ع؟ را فراخواند و فرمود: این را بگیر. در این، علم اولین و علم آخرین است. این الواح موسی است. پروردگرم به من دستور داد که آن را به تو تحویل دهم. عرض کرد: ای رسول الله! من نمی‌توانم آن را به خوبی بخوانم. فرمود: جبرئیل به من دستور داد که آن را امشب زیر سرت قرار دهم. چراکه تو صبح بیدار می‌شوی و خواندن آن را می‌دانی. ایشان آن را زیر سرشان قرار دادند و صبح بیدار شدند و خداوند ایشان را به هر چیزی که در آن بود آگاه نمود. رسول الله؟ ص؟ به او دستور داد تا از آن نسخه‌ای بنویسد. ایشان آن را در پوست گوسفندی نسخه‌برداری کرد و این جفر است و در آن، علم اولین و آخرین است و آن نزد ماست و الواح و عصای موسی نزد ماست و ما وارثان پیامبر؟ ص؟ هستیم). (صقار، ۱۴۰۴: ۱۴۰)

امام صادق؟ ع؟ فرمود: در جفر است که ... وقتی روزگار موسی به پایان رسید خداوند به او وحی نمود که الواح را در کوه به امانت ... این‌ها همیشه در کوه بودند تا این‌که خداوند پیامبرش محمد را برانگیخت. کاروانی از یمن که قصد پیامبر را کرده بودند رو نمودند. وقتی به کوه رسیدند کوه گشوده شد و الواح به صورت پیچیده شده و همان‌طور که موسی قرار داده بود بیرون آمد. آن گروه آن را گرفتند. ... تا این‌که آن را نزد رسول الله؟ ص؟ آوردند و خداوند جبرئیل را بر پیامبرش فرستاد و ایشان را از کار این گروه و چیزی که به آن دچار شدند باخبر نمود. وقتی نزد پیامبر؟ ص؟ رسیدند پیامبر شروع نمود و از آنان در مورد چیزی که یافتند پرسید. آنان عرض کردند: از کجا به چیزی که یافتیم خبر دارید؟ ایشان فرمود: پروردگرم مرا باخبر نمود و آن الواح بود. عرض کردند: گواهی می‌دهیم که شما رسول الله هستید. آن را بیرون

آوردند و به ایشان تحویل دادند. ایشان به آن نگاه کرد و خواند و نوشتارش به عبرانی بود. سپس امیرالمومنین؟ع؟ را فراخواند و فرمود: این را بگیر. در این، علم اوّلین و علم آخرین است. این الواح موسی است. پروردگارم به من دستور داد که آن را به تو تحویل دهم. عرض کرد: ای رسول الله! من نمی‌توانم آن را به خوبی بخوانم. فرمود: جبرئیل به من دستور داد که آن را امشب زیر سرت قرار دهم. چراکه تو صبح بیدار می‌شوی و خواندن آن را می‌دانی. ایشان آن را زیر سرشان قرار دادند و صبح بیدار شدند و خداوند ایشان را به هر چیزی که در آن بود آگاه نمود. رسول الله؟ص؟ به او دستور داد تا از آن نسخه‌ای بنویسد. ایشان آن را در پوست گوسفندی نسخه‌برداری کرد و این جفر است ... (عیّاشی، ۱۳۸۰: ج ۲، ۷۷؛ احمدالحسن، ۱۴۳۷: ب: ۲۰۰-۲۰۸)

بر این اساس، احمدالحسن مجموعاً هشت دلیل برای اثبات علم نداشتن ائمه علیهم‌السلام به زبان‌های مختلف اقامه می‌کند:

۱. محمّد رسول الله؟ص؟ به صحیفه‌هایی از تورات موسی نیازمند بود که برایش نقل شود و ایشان و علی؟ع؟ نسبت به خواندن آن توانایی نداشتند چرا که این صحیفه‌ها به زبان دیگر غیر از عربی بود؛
۲. اگر حجّت‌ها به همهٔ زبان‌ها سخن می‌گفتند به افرادی که با ایشان مواجه می‌شدند به آن احتجاج می‌کردند تا به ایشان ایمان بیاورند و با دلیل قطعی ثابت نشود آنهاست که خلفای خداوند، به واسطهٔ شناخت زبان‌های انسانی دیگر بر اقوام‌شان اسد تدلال می‌کردند تا به آنان ایمان بیاورند. اگر همهٔ زبان‌های انسانی را می‌دانستند چه نیازی به معجزه‌های دیگر داشتند؟
۳. خلیفهٔ خداوند، حضرت موسی؟ع؟ نمی‌توانست به هیچ زبانی به شکل صحیح و زیبا سخن بگوید؛
۴. اگر خلفای خداوند، همهٔ زبان‌ها را می‌دانستند کتاب‌های آسمانی به همهٔ زبان‌ها بر آنان فرستاده می‌شد؛
۵. محمّد؟ص؟ نامه‌هایش را به پادشاهان جهان به عربی فرستاد؛
۶. اگر امامان زبان‌ها را می‌دانستند حدّ اقل باید برخی از آیات قرآن را ترجمه می‌کردند البتّه اگر نگوییم که بر آنان لازم بود که همهٔ قرآن را به همهٔ زبان‌ها ترجمه کنند؛
۷. پیامبر؟ص؟ امّی بود و نیاز به کاتب داشت؛
۸. روایاتی نقل شده که علم ائمه به زبان‌های مختلف را نفی می‌کند. اینک به بررسی و نقد این هشت دلیل می‌پردازیم.

بررسی هشت دلیل احمدالحسن در نفی علم امام به زبان‌های مختلف

دلیل اول

احمدالحسن در می‌نویسد:

و الرسول محمد؟ ص؟ إحتاج لصحف من توراة موسى نقلت له
و لم يتمکن هو و علی؟ ع؟ من قرائتها لأتھا بلغة أخرى غیر
العربية (احمدالحسن، ۱۴۳۷ الف: ۱۸۹).

نقد و بررسی

احمدالحسن اشاره نکرده که دقیقاً در چه موقعیت زمانی و مکانی، حضرت محمد ص در آنجا حضور داشته‌اند. به هیچ روایتی در این خصوص نیز استدلال نشده و لذا ادعای بدون دلیل به نظر می‌رسد مگر این که مستند وی، همان سه روایتی باشد که ذیل دلیل هشتم نقل کرده که در این صورت، اولاً نتیجه‌گیری احمدالحسن از این سه روایت، نادرست است و ثانیاً چنان که در بررسی دلیل هشتم خواهد آمد این سه روایت، دلالتی بر مدعای احمدالحسن ندارند.

دلیل دوم

به باور احمدالحسن، علم به زبان‌های مختلف، خود نوعی معجزه است و اگر ائمه ع؟ چنین علمی داشتند حتماً می‌بایست به آن احتجاج می‌کردند و اساساً با وجود این قابلیت، پیامبران و امامان، نیازی به معجزه دیگری نداشتند و همین علم به لغات، برای احتجاج کافی بوده است. این در حالی است که هیچ جا نقل نشده که یکی از امامان به این دانش خود احتجاج کرده باشد.

نقد و بررسی

نقد اول. این که با وجود یک معجزه، نیازی به معجزات دیگر نیست سخنی بی‌دلیل و بر خلاف صریح آیات قرآن و روایات است. مگر زنده کردن مردگان به تنهایی برای احتجاج کردن حضرت عیسی ع؟ کافی نیست؟ اگر کافی است پس به چه دلیل، ایشان معجزات دیگر از قبیل دمیدن در گل و پدید آوردن پرند، شفای بیماران و از غیب خبر دادن ارائه کرده است؟ همین نکته در مورد معجزات متعدد سایر انبیا و کرامات امامان صادق است. بر اساس این سخن که با وجود علم به لغات، نیازی به معجزات دیگر نیست کاملاً بی‌اساس و باطل است.

نقد دوّم. احمدالحسن تصریح می‌کند که «با دلیل قطعی ثابت نشده است که خلفای خداوند، به واسطه شناخت زبان‌های انسانی دیگر بر اقوام‌شان استدلال می‌کردند تا به آنان ایمان بیاورند.» اگر احمدالحسن مدّعی است در روایات، این نوع احتجاج هرگز رخ نداده نشان از بی‌خبری اوست. در این بخش، صرفاً دو روایت را که در آنها استدلال و احتجاج نیز قابل مشاهده است نقل می‌کنیم:

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام جُعِلْتُ فِدَاكَ يَمْ يُعْرِفُ الْإِمَامَ قَالَ يَقَالُ يَخْتَالُ ... وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ بِكَلِّ لِسَانٍ ثُمَّ قَالَ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أُعْطِيكَ عَلَامَةً قَبْلَ أَنْ تَقُومَ فَلَمْ أَلْتَبِ أَنْ دَخَلَ عَلَيْنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ خُرَاسَانَ فَكَلَّمَهُ الْخُرَاسَانِيُّ بِالْعَرَبِيَّةِ فَأَجَابَهُ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام بِالْفَارِسِيَّةِ فَقَالَ لَهُ الْخُرَاسَانِيُّ وَاللَّهِ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا مَتَّعَنِي أَنْ أَكَلِمَكَ بِالْخُرَاسَانِيَّةِ عَيْبُ أَبِي ظَنَنْتُ أَنَّكَ لَا تُحْسِنُهَا فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ إِذَا كُنْتُ لَا أَحْسِنُ أَحَبُّكَ فَمَا فَضَّلِي عَلَيْكَ ثُمَّ قَالَ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ كَلَامٌ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ وَلَا ظَيْرٌ وَلَا تَهَيِّمَةٌ وَلَا شَيْءٌ فِيهِ الرُّوْحُ فَمَنْ لَمْ يَكُنْ هَذِهِ الْخِصَالِ فِيهِ فَلَيْسَ هُوَ بِإِمَامٍ. (کلینی، ۱۳۶۵: ج ۱، ۲۸۵)

ابوبصیر می‌گوید به امام کاظم؟ ع؟ گفتم: جانم به فدایت! امام چگونه شناخته می‌شود؟ حضرت فرمود: با چند ویژگی ... و با مردم با تمام زبان‌ها سخن می‌گوید. سپس به من فرمود: ای ابا محمد! پیش از آن که بروی نشانه‌ای ارائه می‌کنم. چیزی نگذشت که مردی از خراسان وارد شد و شروع به عربی حرف زدن کرد. امام کاظم؟ ع؟ پاسخ او را به فارسی داد. خراسانی گفت: به خدا قسم! من خراسانی حرف نزدم چرا که فکر می‌کردم با این زبان، آشنا نیستید. حضرت فرمود: منزه است خدا. اگر نمی‌توانستم با این زبان، جوابت را بدهم برتری من بر تو چه بود؟ سپس به من فرمود: ای ابا محمد! سخن هیچ یک از مردم و پرندگان و چهارپایان و هر موجود ذی‌روحي بر امام مخفی نیست و هر کس این ویژگی‌ها را نداشته باشد امام نیست.

این روایت به دو نکته بسیار مهم اشاره می‌کند: یکم. علم امام به زبان‌های همه مردم، در کنار اموری مثل علم به غیب، از نشانه‌های شناخت امام شمرده می‌شود به گونه‌ای که امام کاظم؟ ع؟ در پایان حدیث روایت می‌کند که «کسی که این علم را نداشته باشد امام نیست». این روایت برای تمام کسانی که مدّعی امامت هستند از جمله احمدالحسن حجت را تمام می‌کند. هرکس مدّعی این مقام است می‌بایست نه تنها با تمام زبان‌های دنیا آشنا باشد بلکه زبان پرندگان و حیوانات را نیز بفهمد.

دوّم. در این روایت، امام کاظم؟ ع؟ بعد از این‌که دانستن لغات را از نشانه‌های شناخت امام معرّفی می‌کند برای آن‌که توانایی خود را به

ابوبصیر نشان دهد با خراسانی به فارسی سخن می‌گوید. امام به روشنی در این روایت، با فارسی سخن گفتن، احتجاج می‌کند و آن را «فضل خود بر سایرین» می‌خواند.

یکی از صریح‌ترین روایاتی که در آن، امام رضا؟ع؟ به روشنی به علم خود به زبان‌های مختلف احتجاج می‌کند روایت ذیل است؛ روایتی که مخاطبان، امام را نسبت به این دانش، امتحان کرده‌اند:

... قَابِتْدَا عَمْرُو بِنُ هَدَّابِ فَقَالَ إِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيَّ ذَكَرَ عَنْكَ أَشْيَاءَ لَا تُقْبَلُهَا الْقُلُوبُ فَقَالَ الرَّضَا عليه السلام وَ مَا تِلْكَ قَالَ أَخْبَرْنَا عَنْكَ أَنَّكَ تَعْرِفُ كُلَّ مَا أَنْزَلَهُ اللَّهُ وَ أَنَّكَ تَعْرِفُ كُلَّ لِسَانٍ وَ لُغَةٍ فَقَالَ الرَّضَا عليه السلام صَدَقَ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ قَاتِنَا أَخْبَرْتَهُ بِذَلِكَ فَهَلِّمُوا فَاسْأَلُوا قَالَ قَاتِنَا تَخْتِيرُكَ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ بِاللِّسَانِ وَ اللَّغَاتِ وَ هَذَا رُومِيٌّ وَ هَذَا هَيْدِيٌّ وَ فَارِسِيٌّ وَ تُرْكِيٌّ فَاحْضَرْنَا هُمْ فَقَالَ عليه السلام فَلَيْتَ كَلَّمُوا يَمَا أَحَبُّوا أَحِبُّ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ بِلِسَانِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَيَسْأَلُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مَسْأَلَةً بِلِسَانِهِ وَ لُغَتِهِ فَاجَابَهُمْ عَمَّا سَأَلُوا بِالسُّنَنِهِمْ وَ لُغَاتِهِمْ فَتَخَيَّرَ النَّاسُ وَ تَعَجَّبُوا وَ أَقْرَبُوا جَمِيعاً بِأَنَّهُ أَفْصَحَ مِنْهُمْ بِلُغَاتِهِمْ (مجلسی، ۱۴۰۴: ج ۴۹، ۷۴-۷۵)؛

عمر و بن هَدَّاب به امام رضا؟ع؟ عرض کرد: مجد بن فضل هاشمی درباره شما چیزهایی گفته که دل‌ها نمی‌پذیرد. حضرت فرمود: چه گفته؟ گفت: به ما گفته که شما هر آن‌چه را خدا نازل کرده و تمام زبان‌ها را می‌دانید. امام رضا؟ع؟ فرمود: محمد بن فضل درست گفته و من به او چنین گفته‌ام. می‌توانید از من بپرسید. گفت: ما قبل از هر چیز، شما را درباره دانستن زبان‌ها امتحان می‌کنیم. یک رومی، یک هندی، یک فارسی و یک ترک را حاضر کردیم. امام فرمود: به هر زبانی می‌خواهند صحبت کنند و من به همان زبان، به آن‌ها جواب می‌دهم ان شاء الله. پس هر یک از آن‌ها با زبان خود سؤالی پرسید و امام با زبان آن‌ها جواب داد. مردم شگفت‌زده شدند و همگی اقرار کردند که حضرت، زبان آن‌ها را از خود آن‌ها بهتر حرف می‌زند.

با وجود این دو روایت صریح در احتجاج امام به علم به لغات، انکار آن، یا دروغ آشکار است یا نشان از بی‌خبری از روایات.

دلیل سوّم

احمدالحسن در سوّمین دلیل خود، سترغ حضرت موسی؟ع؟ می‌رود و در بحث نسبتاً مفصّلی تبیین می‌کند که حضرت موسی؟ع؟ حتی در زبان مادری خود نیز فصیح نبوده چه برسد به علم به سایر زبان‌ها.

نقد و بررسی

مغالطه در این دلیل، کاملاً آشکار است. علّت فصیح نبودن حضرت موسی؟ع؟ در زبان مادری، در جای خود بحث شده و موضوع سخن ما

نیست اما نکته آن است که این امر، هرگز مانع از آن نبوده که حضرت موسی؟ع نتواند با مردم سخن بگوید و در ابلاغ پیام‌های الهی به آن‌ها ناتوان باشد. آیات بسیاری از قرآن، گفتگوی حضرت موسی؟ع با افراد مختلف را نقل کرده‌اند و هرگز بیان نشده که لکنت زبان او، مانعی بوده بر سر برقراری ارتباط با مردم. مغالطه اصلی آن است که احمدالحسن، فصیح نبودن را ملازم جهل به سایر زبان‌ها دانسته! چه منافاتی دارد فردی در زبان مادری خود لکنت زبان داشته باشد اما در عین حال، زبان‌های دیگر را هم بلد باشد؟ علم و لکنت زبان، دو مقوله کاملاً متفاوتند و هیچ رابطه‌ای میان این دو برقرار نیست. مسلماً احمدالحسن نیز لکنت زبان موسی؟ع را مانعی بر سر نبوت وی نمی‌داند. بر این اساس، چه اشکالی دارد که یک فرد چندین زبان بداند ولو هنگام سخن گفتن به همه زبان‌ها، لکنت زبان داشته باشد اما در بیان مقصود، توانا باشد؟

دلیل چهارم

بر اساس این دلیل، اگر پیامبران، علم به زبان‌های مختلف داشتند لازم بود کتاب‌های آسمانی خود را به زبان‌های متعدّد می‌آوردند چراکه قطعاً ترجمه آن‌ها از متن اصلی، بی خطاست و به مراتب، بر ترجمه‌های غیر معصومین ترجیح دارد. به عنوان مثال، اگر حضرت محمد؟ص به زبان انگلیسی آشنا بوده اما ترجمه قرآن به انگلیسی را بیان نکرده کاری مخالف حکمت انجام داده.

نقد و بررسی

نقد اول. مهم‌ترین اشکالی که به ذهن می‌رسد این است که اگر ترجمه نکردن قرآن به انگلیسی، کاری مخالف حکمت است این اشکال بر خداوند نیز وارد است. توضیح این‌که اگر در راستای هدایت مردم، لازم باشد کتاب آسمانی به همه زبان‌ها ترجمه شود این کار، بر خداوند که عالم مطلق است و به همه چیز از جمله تمام زبان‌ها آگاه است، لازم است؛ چراکه هدایت کردن مردم و رفع موانع آن، ضروری است. بنابراین، لازم است خداوند به هر طریقی این مانع را برطرف کند ولو با شیوه‌ای اعجازآمیز حتی اگر پیامبر زبان دیگر را نمی‌داند. روشن است که خود احمدالحسن به چنین لازمه‌ای پایبند نیست. نتیجه آن‌که اصل حکمت و نیز اصل هدایت، مستلزم ترجمه کتاب آسمانی به تمام زبان‌ها نیست.

نقد دوم. اگر ترجمه کتاب آسمانی به زبان‌های دیگر، وظیفه پیامبران باشد لازمه‌اش آن است که این کتاب‌ها به تمام زبان‌های آن زمان تا روز قیامت ترجمه شود چرا که تفاوتی میان زبان‌ها نیست و از طرف دیگر، ترجمه به زبان‌های روز نیز کافی نیست بلکه باید به تمام زبان‌هایی که تا

روز قیامت، پدید خواهد آمد ترجمه شود تا کسانی که به آن زبان‌ها سخن می‌گویند نیز به ترجمه نبوی دسترسی داشته باشند. آیا احمدالحسن این لازمه را می‌پذیرد که هر پیامبری، کتاب آسمانی‌اش را به صدها زبان ترجمه کند و در اختیار مردم قرار دهد از جمله زبان‌هایی که در آن زمان، کاربردی ندارند؟!

نقد سوّم. روشن است که نیاز به ترجمه، مستلزم وجود مقتضی است. زمانی که همه مخاطبان پیامبر و امام، عرب زبان هستند چه مقتضی‌ای برای ترجمه قرآن به تمام زبان‌های روز دنیا وجود دارد؟ چنان‌که در بعضی روایات پیش گفته نشان داده و در بخش روایات، به تفصیل بیان خواهد شد امامان؟ عهّم؟ در مواردی که مخاطب غیر عرب‌زبان داشته‌اند یا آن‌ها به زبان خودشان سخن گفته‌اند. روشن است که در این گفتگوها، آیات و روایات، به زبان آن‌ها ترجمه می‌شده چراکه مقتضی موجود بوده است. بنابراین، انتظار ترجمه کلّ قرآن به تمام زبان‌ها زمانی که مقتضی موجود نیست بی‌جاست.

نقد چهارم. درباره علّت نازل شدن قرآن به زبان عربی، دلایل مختلفی بیان شده از جمله امتیازات خاصّ این زبان که در هیچ زبان دیگری یافت نمی‌شود. بر این اساس، ترجمه معصوم از قرآن، گرچه بر ترجمه غیر معصوم ترجیح دارد، به سبب نابسندگی بودن زبان، نمی‌تواند بیانگر تمام ظرایف زبان عربی باشد. دلیل مهمّ دیگر برای انتخاب زبان عربی به عنوان زبان رسمی دین اسلام، ایجاد نوعی وحدت میان مسلمانان است. همین امر انگیزه‌ای است برای مسلمانان تا با یادگیری زبان عربی، به بهترین شکل، با ادبیات قرآن آشنا شوند. حال اگر تصوّر کنیم معصومین قرآن را به تمام زبان‌ها ترجمه می‌کردند و لو بر زبان عربی تأکید می‌کردند باز هم این نوع محوریت زبان عربی، خدشه دار می‌شد چراکه مسلمانان غیر عرب زبان، به سبب انتساب ترجمه‌ها به معصوم، به ترجمه قرآن به زبان خود اکتفا می‌کردند. این امر، یکی از اهداف نزول قرآن به زبان عربی یعنی ایجاد نوعی وحدت میان مسلمین و نیز انگیزه‌بخشی برای یادگیری این زبان را شدیداً زیر سؤال می‌برد.

نقد پنجم. مسئله دیگر، بحث حفظ ترجمه‌ها از تغییر و تحریف است. یکی از وجوه اعجاز قرآن، فصاحت و بلاغت آن است که بر اساس آن، کسی نمی‌تواند مانند آن را بیاورد. امّا اگر قرآن توسط معصومین به زبان‌های مختلف ترجمه می‌شد آیا می‌توان ادعا کرد که این تحدّی، شامل تمام ترجمه‌ها هم می‌شد؟! بسیار بعید می‌نماید و دلیل مهمّ این بُعد، همان امتیازات زبان عربی است. بنابراین، زمانی که ترجمه‌های قرآن، امکان تحدّی نداشته باشند احتمال تغییر و تحریف در طول تاریخ، بسیار جدّی بود چنان‌که در مورد کتب آسمانی پیشین که تحدّی زبانی

نداشتند این امر صورت گرفت. بنابراین، حکمت اقتضا می‌کند آخرین دین که معجزه اصلی‌اش یک کتاب است صرفاً به زبانی نازل شود که با توجه به امتیازاتش، امکان تحدی دارد و در نتیجه، کسی نمی‌تواند مانند آن را بیاورد.

دلیل پنجم

ارسال نامه به پادشاهان، مستند این دلیل است. استدلال این است که نامه‌های پیامبر؟ ص؟ به سران کشورها به عربی بوده نه به زبان‌های خود آن‌ها. قطعاً اگر پیامبر؟ ص؟ زبان‌های مختلف را می‌دانست می‌بایست نامه را به همان زبان بنویسد تا ضمن اقامه حجّت علیه آنان، نیازی به ترجمه غیر معصوم هم نباشد.

نقد و بررسی

چنان‌که آیات و روایات تصریح دارند پیامبر؟ ص؟ امّی بوده و صرف‌نظر از این‌که آیا علم خواندن و نوشتن داشته یا نه، عملاً نمی‌نوشته و از کاتبان بهره می‌برده است. کاتبان حضرت نیز در زمره اصحاب وی بوده‌اند که همگی عرب‌زبان بوده‌اند. بنابراین، چگونه می‌توان انتظار داشت که پیامبر؟ ص؟ متن نامه را به زبان‌های پادشاهان، برای کاتبان عرب املا کند؟! نیز دقیقاً به همین دلیل است که نامه‌های پیامبر؟ ص؟ به عربی، به جای مانده و در منابع روایی و تاریخی، نقل شده است. مسلماً اگر این نامه‌ها به زبان‌های دیگر نوشته شده بودند احتمال به جای ماندن آن‌ها برای آیندگان بسیار ضعیف بود.

دلیل ششم

این دلیل مشابه دلیل چهارم است امّا این بار احمدالحسن سراغ امامان می‌رود و این سؤال را مطرح می‌کند که اگر امامان علم به زبان‌های مختلف داشتند چرا کلّ یا حداقل بعضی از آیات قرآن را برای اصحاب ترجمه نکردند تا اصحاب نیازمند ترجمه غیر معصوم نباشند؟ برای مثال، وقتی امام، هزاران شاگرد فارس زبان داشته چرا حداقل بعضی از آیات قرآن را به فارسی ترجمه نکرده؟

نقد و بررسی

نکاتی که ذیل دلیل چهارم گفته شد در این‌جا نیز مطرح است. چنان‌که گفته شد امامان؟ عهم؟ در موارد لزوم، با افراد غیر عرب زبان، به زبان خودشان سخن گفته‌اند و طبعاً در صورت نقل آیات و روایات، آن‌ها را ترجمه کرده‌اند مانند روایت «هرکه درم اندوزد جزایش دوزخ باشد.» (ر.ک بالا)

دلیل هفتم

اُمّی بودن پیامبر و ناتوانی در خواندن و نوشتن، یکی دیگر از دلایل احمدالحسن است.

نقد و بررسی

این بیان نیز مغالطه‌ای آشکار است چراکه اولاً ناتوانی در خواندن و نوشتن، مستلزم عدم علم به زبان‌های مختلف نیست و این دو مقوله کاملاً متفاوتند و هیچ لازمه‌ای بین آن‌ها وجود ندارد و ثانیاً اُمّی بودن پیامبر؟ ص؟ دلایل خاصّ خود را دارد که در جای خود بحث شده است از جمله برای اثبات الهی و نه بشری بودن متن قرآن. روشن است که این دلیل، مستلزم عدم علم پیامبر؟ ص؟ به زبان‌های مختلف نیست. ضمن این‌که به باور بعضی از علما، پیامبر؟ ص؟، علم خواندن و نوشتن را داشته اما عملاً از این توانایی استفاده نمی‌کرده و این باور، مبتنی بر بعضی روایات است (بحرانی، ۱۴۱۶: ج ۵، ۳۷۴-۳۷۵)

نکته مهمّ دیگر این‌که در یکی از روایاتی که احمدالحسن برای ردّ علم حجّت الهی به زبان‌ها به آن استناد می‌کند به صراحت علم پیامبر؟ ص؟ به خواندن کتاب عبری، تأکید شده است (ر.ک ذیل)

دلیل هشتم

در نهایت، احمدالحسن سه روایت نقل و چنین استدلال می‌کند که بر اساس این سه روایت، نه پیامبر؟ ص؟ و نه حضرت علی؟ ع؟، توانایی خواندن الواح حضرت موسی؟ ع؟ را نداشته‌اند.

نقد و بررسی

بررسی روایت اوّل

متن عربی روایت:

حدثنا محمد بن الحسين عن موسى بن سعدان عن عبد الله بن القاسم عن صباح المزني عن الحرث بن حصيره عن حبة بن جوين العزني قال سمعت أمير المؤمنين علياً؟ ع؟ يقول إن يوشع بن نون كان وصي موسى بن عمران و كانت ألواح موسى عن زمرد أخضر فلما غضب موسى أخذ الألواح من يده فمناها ما تكسر و منها ما بقي و منها ما ارتفع فلما ذهب عن موسى الغضب قال يوشع بن نون أ عندك تبيان ما في الألواح قال نعم فلم يزل يتوارثها رهط من بعد رهط حتى وقعت في أيدي أربعة رهط من اليمن ... فأخذه النبي؟ ص؟ فإذا هو كتاب بالعبرانية دقيق فدفعه إليّ و وضعته عند رأسي فأصيحت بالكتاب و هو كتاب بالعربية جليل فيه علم ما خلق الله منذ قامت السماوات و الأرض إلى أن تقوم الساعة فعلمت ذلك. (صقار، ۱۴۰۴: ۱۴۱)

نقد اول. در میان منابع حدیثی متقدم، تنها و تنها صفار در این روایت را نقل کرده است. در منابع متأخر نیز صرفاً علامه مجلسی سه بار در این روایت را از (ج ۱۷، ۱۳۸، ج ۱۸، ۱۰۶، ج ۲۶، ۱۸۸). نکته جالب آن است که علامه مجلسی در هر سه مورد، روایت را ذیل عناوینی نقل کرده که در تضاد آشکار با فهم احمدالحسن از این روایات است: «باب ۱۷_ علمه؟ ص؟ و ما دفع إليه من الكتب و الوصايا و آثار الأنبياء؟ عهم؟ و من دفعه إليه و عرض الأعمال عليه و عرض أمته عليه و أنه يقدر على معجزات الأنبياء ﷺ»، «باب ۱_ معجزاته في إخباره؟ ص؟ بالمغيبات و فيه كثير مما يتعلق باب إعجاز القرآن»، «باب ۱۳_ آخر في أن عندهم صلوات الله عليهم كتب الأنبياء؟ عهم؟ يقرءونها على اختلاف لغاته». بنابراین، برداشت علامه مجلسی به ویژه ذیل سومین عنوان _ گرچه مرجع ضمیر در «عندهم» امامان هستند مسلماً این امر شامل پیامبر؟ ص؟ نیز می شود چنان که در بعضی از روایات این باب، ائمه خود را میراث دار علم پیامبر؟ ص؟ معرفی کرده اند (مجلسی، ۱۴۰۴: ۲۶_ ۱۸۵_ ۱۸۷) _ آن است که پیامبر؟ ص؟ می توانسته کتب سایر پیامبران را به زبان های گوناگون بخواند؛ برداشتی که کاملاً برخلاف فهم احمدالحسن است.

نقد دوم. بررسی سلسله سند این روایت نشان می دهد که:
_ محمد بن الحسین: وی شیخ صفار ابو جعفر، محمد بن الحسین بن ابوالخطاب است و از سوی رجالین توثیق شده است:

ثقة (حلی، ۱۳۸۳: ۳۰۴)
اسم أبي الخطاب زيد جليل من أصحابنا، عظيم القدر، كثير الرواية، ثقة، عين، حسن التصانيف، مسكون إلى روايته. (نجاشی، ۱۴۰۷: ۴۰۴)
كوفي ثقة. (طوسی، ۱۴۱۵: ۳۷۹)
جليل من أصحابنا عظيم القدر كثير الرواية ثقة عين حسن التصانيف مسكون إلى روايته. (حلی، ۱۴۱۱: ۱۴۱)

_ موسی بن سعدان:

ضعيف في الحديث كوفي. (حلی، ۱۳۸۳: ۵۲۲)
ضعيف في مذهبه غلو. (ابن الغضائري، ۱۳۶۴: ج ۶، ۱۵۶)
ضعيف في مذهبه غلو. (حلی، ۱۴۱۱: ۲۵۷)
ضعيف في الحديث. (نجاشی، ۱۴۰۷: ۴۰۴)

بر این اساس، به شهادت تمام کتب رجالی موجود، موسی بن سعدان، ضعیف و غیبه بوده است.
_ عبدالله بن القاسم (الحضرمی):

المعروف بالبطل واقفئ كذابٌ غالٍ يروى عن الغلاة لا خير فيه
و لا يعتدُّ به ليس بشيء البتة. (حلى، ۱۳۸۳: ۴۷۰)
كوفئ ضعيفٌ أيضاً غالٍ متهافتٌ لا ارتفاع به. (ابن الغضائرى،
۱۳۶۴: ج ۴، ۳۴-۳۵)

واقفئ. (طوسى، ۱۴۱۵: ۳۴۱)
من أصحاب الكاظم؟ واقفئ و هو يُعزف بالبطل و كان كذاباً
روى عن الغلاة لا خير فيه و لا يعتدُّ بروايته و ليس بشيء و لا
يرتفع به. (حلى، ۱۴۱۱: ۳۳۶)
المعروف بالبطل، كذابٌ، غالٍ، يروى عن الغلاة، لا خير فيه و لا
يعتدُّ بروايته. (نجاشى، ۱۴۰۷: ۳۲۶)

بنابراین، عبدالله بن القاسم، واقفی، کذاب، غالی و ضعیف بوده است
و به روایاتش اعتنا نمی‌شود.
_ صَبَّاحِ الْمَزْنِيِّ:

أبو محمد كوفئٌ زیدئٌ حدیثٌ فى حدیث أصحابنا ضعيفٌ يجوز
أن یخرَجَ شاهداً. (ابن الغضائرى، ۱۳۶۴: ج ۳، ۳۱۰)
كوفئٌ، ثقَّة. (نجاشى، ۱۴۰۷: ۳۰۱)

بنابراین، در مورد صَبَّاحِ الْمَزْنِيِّ، دو دیدگاه مخالف وجود دارد.
_ الْحَرِثُ بْنُ حَصِيرَةَ:

نام وی در هیچ یک از منابع رجالی دیده نمی‌شود و مجهول است. اگر
مراد از این نام، «الحارث بن حصيرة» باشد که نامش در سلسله روایات،
پرتکرارتر از «الحارث بن حصيرة» است، باز هم توثیق یا تضعیفی درباره او
وجود ندارد.

_ حَبَّةُ بْنُ جُوَيْنِ الْعَرَنِيِّ:

در مورد او نیز در کتب رجالی، توثیق یا تضعیفی وجود ندارد. صرفاً
ابن داود حلی در رجال خود می‌نویسد:

[جخ، کش] ممدوح. (حلى، ۱۳۸۳: ۹۸)

بر این اساس، ابن داود حلی از شیخ طوسی و کشتی نقل می‌کند که
حَبَّةُ بْنُ جُوَيْنِ، ممدوح بوده. با این حال، مراجعه به کتب رجالی شیخ
طوسی و کشتی نشان می‌دهد که در رجال کشتی، اساساً نام حَبَّةُ بْنُ جُوَيْنِ
نیامده و در رجال شیخ طوسی نیز عبارتی دالّ بر ممدوح بودن وی وجود
ندارد و لذا نمی‌توان به این بیان ابن داود حلی استناد کرد چنان‌که
آیت‌الله خویی؟ ره؟ می‌نویسد:

و نسب ابن داود إلى الكشي أنه ممدوحٌ من القسم الأول. أقول:
إن نسخة الكشي خالية عن ذكره و مدحه، فهو سهو أو أنه كان
موجوداً في نسخة، بعنوان حَبَّةِ الْعَرَنِيِّ. (خویی، ۱۴۰۹: ج ۴، ۲۱۴)

بر این اساس، آیت‌الله خویی؟ ره؟ معتقدند که ابن داود یا اشتباه کرده یا نسخه‌ای که دست ابن داود بوده، برخلاف نسخه فعلی، در بردارنده این شخص با عنوان «حَبَّة العرنی» بوده است.

بنابراین، غیر از «محمد بن الحسین» که در ابتدای سند آمده و ثقه و مورد تأیید است بررسی سایر راویان این حدیث نشان می‌دهد که دو تن از آن‌ها قطعاً ضعیف و غالی بوده‌اند. دو راوی دیگر، مجهولند و صرفاً در مورد یکی از آن‌ها دیدگاه متضاد وجود دارد. چگونه می‌توان در بحث اعتقادی، به روایتی استناد کرد که این همه نقطه ضعف در سلسله سند آن وجود دارد؟!

نقد سوّم. در این روایت، رویکرد دو معصوم نسبت به کتاب عبری وجود دارد: پیامبر؟ ص؟ و حضرت علی؟ ع؟؛
 روایت در مورد پیامبر؟ ص؟ می‌گوید:

فأخذہ النبی؟ ص؟ فإذا هو کتابٌ بالعبرانیة.

بنابراین، پیامبر؟ ص؟ با مشاهده کتاب، متوجه شده‌اند که این کتاب به زبان عبرانی است و این نکته، نشانه حداقل آشنایی با این زبان است. در روایت، عبارت دیگری وجود ندارد که آشنایی پیامبر؟ ص؟ با این زبان را ردّ کند. بر این اساس، این روایت نسبت به پیامبر؟ ص؟، بیشتر اثبات‌کننده علم به لغات است تا نافی و چنان‌که گفته شد علامه مجلسی نیز روایت را در کنار روایات دالّ بر علم حضرت به لغات نقل کرده است.
 روایت در مورد نگاه حضرت علی؟ ع؟ به این کتاب می‌گوید:

فأخذہ النبی؟ ص؟ فإذا هو کتابٌ بالعبرانیة دقیق فدفعه إلیّ و وضعته عند رأسی فأصبحتُ بالکتاب و هو کتابٌ بالعربیة جلیلٌ، فیه علمٌ ما خلق الله منذ قامت السماواتُ و الأرضُ إلیّ أن تقوم الساعةُ فعلمتُ ذلك.

چند نکته قابل توجه است: یکم. روایت را حضرت علی؟ ع؟ نقل می‌کند. بنابراین، این احتمال وجود دارد که «فإذا هو کتابٌ بالعبرانیة» شامل حضرت علی؟ ع؟ هم بشود یعنی ایشان نیز با مشاهده کتاب، متوجه عبرانی بودن آن شده‌اند که باز هم دلیلی است بر حداقل آشنایی اجمالی با این زبان. دوّم. روایت از معجزه تبدیل شدن کتاب عبرانی به عربی سخن می‌گوید و صراحتی در نفی علم امام علی؟ ع؟ به عبرانی ندارد. عبارت «فعلمتُ ذلك» حداقل صراحت به این موضوع ندارد چرا که علم حضرت علی؟ ع؟ به محتوای کتاب، متوقف بر عربی شدن آن اعلام نشده است. با این حال، حتی اگر این عبارت، دالّ بر این موضوع باشد (چنان‌که در روایت بعدی، این مطلب با وضوح بیشتری نقل می‌شود) باز هم نمی‌توان به این روایت برای نفی علم امام به لغات استناد کرد (ر.ک. ذیل: بررسی روایت دوّم).

بررسی روایت دوّم

متن روایت به عربی:

حدثنا أبو محمد عن عمران بن موسى عن موسى بن جعفر البغدادي عن علي بن أسباط عن محمد بن الفضيل عن أبي حمزة الثمالي عن أبي عبد الله عليه السلام قال إن في الجفر أن الله تبارك وتعالى لما أنزل ألواح موسى؟ ع؟ أنزلها عليه و فيها تبيان كل شيء و هو كائن إلى أن تقوم الساعة فلما انقضت أيام موسى أوحى الله إليه أن استودع الألواح و هي زبرجدة من الجنة الجبل فأتى موسى الجبل فانشق له الجبل فجعل فيه الألواح ملفوفة فلما جعلها فيه انطبق الجبل عليها فلم تزل في الجبل حتى بعث الله نبيه محمداً فأقبل ركب من اليمن يريدون النبي ... قالوا نشهد أنك رسول الله فأخرجوها و دفعوها إليه فنظر إليها و قرأها و كتبها بالعبراني ثم دعا أمير المؤمنين؟ ع؟ فقال دونك هذه ففيها علم الأولين و علم الآخرين و هي ألواح موسى و قد أمرني ربي أن أضعها إليك قال يا رسول الله صلى الله عليه وآله لست أحسن قراءتها قال إن جبرئيل أمرني أن أمرك أن تضعها تحت رأسك ليلتك هذه فإنك تصبح و قد علمت قراءتها قال فجعلها تحت رأسه فأصبح و قد علمه الله كل شيء فيها... (صقار، ۱۴۰۴: ۱۳۹-۱۴۰)

نقد اول. این روایت صرفاً در دو منبع روایی متقدم نقل شده:

و (ج ۲، ۲۸). البته نسخه‌ای که در نقل شده با اندکی اختلاف است و در واقع، همان روایتی است که احمد الحسن به عنوان روایت سوّم به آن استناد کرده است. در منابع متأخر نیز صرفاً علامه مجلسی دو بار در این روایت را از نقل کرده (ج ۱۷، ۱۳۷؛ ج ۲۶، ۱۸۷). چنان که گفته شد عنوان این دو باب چنین است: «باب ۱۷_ علمه؟ ص؟ و ما دفع إليه من الكتب و الوصايا و آثار الأنبياء؟ عهم؟ و من دفعه إليه و عرض الأعمال عليه و عرض أمته عليه و أنه يقدر على معجزات الأنبياء عليهم السلام»، «باب ۱۳_ آخر في أن عندهم صلوات الله عليهم كتب الأنبياء ع يقرءونها على اختلاف لغاته». بنابراین، همانند روایت قبل، باز هم برداشت علامه مجلسی به ویژه ذیل دوّمین عنوان آن است که پیامبر؟ ص؟ می‌توانسته کتب سایر پیامبران را به زبان‌های گوناگون بخواند.

نقد دوّم. بررسی سلسله سند روایت نشان می‌دهد که:

_ عمران بن موسى؛ در کتب رجالی توثیق شده است (نجاشی، ۱۴۰۷: ۲۵۳؛ حلی، ۱۴۱۱: ۱۲۵؛ حلی، ۱۳۸۳: ۲۶۳).

_ موسى بن جعفر البغدادي؛ توثیقی برای وی در کتب رجالی نقل نشده است.

_ علی بن اسباط؛ در کتب رجال، توثیق شده است (نجاشی، ۱۴۰۷: ۲۹۱؛ حلی، ۱۴۱۱: ۹۹؛ حلی، ۱۳۸۳: ۴۸۱).

_ ابو حمزه ثمالی؛ در کتب رجال، توثیق شده است (نجاشی، ۱۴۰۷: ۱۱۵؛ حلی، ۱۴۱۱: ۳۰؛ حلی، ۱۳۸۳: ۳۹۶).

بنابراین، به سبب توثیق نشدن یکی از راویان، این روایت نیز به لحاظ سندی، قابل استناد نیست.

نقد سوّم. در بخش مربوط به پیامبر؟ ص؟ می‌خوانیم: «فَنظَرُ إِلَيْهَا وَ قَرَأَهَا وَ كَتَابُهَا بِالْعِبْرَانِيَّةِ». بنابراین، روایت تصریح می‌کند که پیامبر؟ ص؟، که احمدالحسن تأکید بر اُمّی بودن و ناتوانی در خواندن و نوشتن می‌کند، این کتاب آسمانی را که به زبان عبری بوده خوانده است. روشن است که صریح روایت، در تضاد آشکار با ادّعاهای احمدالحسن مبنی بر ناتوانی پیامبر؟ ص؟ نسبت به خواندن و نوشتن و نیز جهل حضرت نسبت به سایر لغات است.

نقد چهارم. در بخش مربوط به حضرت علی؟ ع؟ می‌خوانیم:

قال يا رسول الله لستُ أحسنُ قراءتها قال إن جبرئيل أمرني أن أمرك أن تضعها تحت رأسك ليلتك هذه فإنك تصبح و قد علمت قراءتها قال فجعلها تحت رأسه فأصبح و قد علمه الله كل شيء فيها.

بر این اساس، حضرت علی؟ ع؟ نمی‌توانسته کتاب عبری بخواند و از طریق معجزه، روز بعد، بدان علم پیدا می‌کند. دو نکته مهم درباره این بخش قابل توجه است:

نکته اول آن که در این روایت، سخنی از ترجمه شدن کتاب به عربی نیامده بلکه ظاهر روایت آن است که روز بعد، حضرت علی؟ ع؟ به شیوه‌ای اعجازآمیز، قادر به خواندن کتاب عبری شده است. بنابراین، این بخش نیز تأییدی است بر توانایی حضرت نسبت به خواندن زبان عبری.

نکته دوم آن که بحث اصلی، درباره علم امام به لغات است و روشن است که در زمان حیات پیامبر؟ ص؟، حضرت علی؟ ع؟ امام نبوده است. امام زمان در آن عصر، پیامبر؟ ص؟ بوده که به تصریح روایت، علم به زبان عبری داشته است. بنابراین، هیچ اشکالی ندارد که حضرت علی؟ ع؟ در آن زمان چنین علمی نداشته باشد و بعداً از طریق اعجازآمیز یا یادگیری از پیامبر؟ ص؟ و مانند آن، بدان آگاهی پیدا کند.

با توجه به این ۴ اشکال، روایت دوم نه تنها علم امام به لغات را نفی نمی‌کند بلکه از جهاتی، آن را تأیید می‌کند.

بررسی روایت سوّم

چنان که گفته شد روایت سوّم، همان روایت دوم با اندکی اختلاف در

تعبیر است که در نقل شده. بخش‌های مورد استناد احمدالحسن در دو روایت دقیقاً یکسان است و لذا هر ۴ اشکال پیش گفته، در مورد استناد به این روایت نیز وارد است. بنابراین، هیچ یک از سه روایتی که احمدالحسن برای اثبات مدّعی خود نقل کرده کمکی به حال وی نمی‌کند. نکته بسیار مهم این است که بر فرض صحّت این سه روایت و دلالت آن‌ها بر مدّعی احمدالحسن، روشن نیست چگونه او ده‌ها روایتی را که به طور عامّ، علم مطلق امامان؟ عهم؟ و به طور خاصّ، علم آن‌ها به لغات را اثبات می‌کنند کنار گذاشته و صرفاً به این سه روایت تمسّک کرده است؟!

نتیجه‌گیری

به نظر می‌رسد احمدالحسن در تعیین حدود و ثغور علم امام، آن را به گونه‌ای تعریف کند که بتواند بر اساس آن، خود را نیز امام بداند. بر مبنای این نگاه حدّاقّلی، وی علم به امور غیر مرتبط به دین از جمله علم به لغات را نفی کرده است. صرف‌نظر از ادّله‌ای که چنین علمی را اثبات می‌کند، نکته مهم، ناتمام بودن ادّله‌ای است که احمدالحسن برای اثبات دیدگاه خود به آن‌ها استناد کرده. هیچ یک از دلایل هشت‌گانه وی، مستدلّ و قابل قبول نیست.

ضمن این‌که بر اساس صریح روایات، علم امامان؟ عهم؟ محدودیتی ندارد و احمدالحسن با رویکرد اخباری خود نمی‌تواند به سادگی چشم بر این همه روایت بیوشد. بنابراین، گرچه گروهی از متکلمان شیعه، ضرورت علم امام به لغات را نفی کرده‌اند دیدگاه احمدالحسن را نمی‌توان همانند این دسته از متکلمان دانست چراکه میان وی و آن‌ها اختلاف مبنایی وجود دارد و احمدالحسن با رویکرد خود، نمی‌تواند روایات را کنار بگذارد.

منابع

- _ ابن الغضائری، احمد بن حسین، قم، ۱۳۶۴.
- _ ابن حمزه، محمد بن علی، انصاریان، قم، ۱۳۷۱.
- _ احمد الحسن، ، ترجمه انصار امام مهدی؟ ع؟، انتشارات انصار امام مهدی؟ ع؟، بی جا، دوم، ۱۳۹۶.
- _ ، ، اصدارات انصار الامام المهدی؟ ع؟، بی جا، اول، ۱۴۳۴.
- _ ، ، اصدارات انصار الامام المهدی؟ ع؟، بی جا، اول، ۱۴۳۷ (الف).
- _ ، ، ترجمه انصار امام مهدی؟ ع؟، انتشارات انصار امام مهدی؟ ع؟، بی جا، اول، ۱۴۳۷ (ب).
- _ ، ، ترجمه انصار امام مهدی؟ ع؟، انتشارات انصار امام مهدی؟ ع؟، بی جا، بی تا (ج).
- _ الاربلی، علی بن عیسی، ، مكتبة بنی هاشمی، تبریز، ۱۳۸۱.
- _ بحرانی، سید هاشم، ، بنیاد بعثت، تهران، ۱۴۱۶.
- _ حلّی، ابن داود، ، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۳.
- _ حلّی، حسن بن یوسف، ، دارالذخائر، قم، ۱۴۱۱.
- _ خصیبه، حسین بن حمدان، ، موسسه البلاغ، بیروت، ۱۳۷۷.
- _ راوندی، قطب الدین، ، موسسه امام مهدی؟ ع؟، قم، ۱۴۰۹.
- _ صدوق، محمد بن علی بن الحسین، ، جهان، بی جا، ۱۳۷۸.
- _ صفّار، محمد بن حسن، ، مكتبة آیت الله المرعشی، قم، ۱۴۰۴.
- _ طوسی، محمد بن حسن، ، جامعه مدرّسین، قم، ۱۴۱۵.
- _ عیاشی، محمد بن مسعود، ، چاپخانه علمیه، تهران، ۱۳۸۰.
- _ کلینی، محمد بن یعقوب، ، دارالکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۶۵.
- _ مجلسی، محمد باقر، ، موسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴.
- _ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، ، المؤتمر العالمی للشیخ المفید، قم، ۱۳۷۲.
- _ النجاشی، احمد بن علی، ، انتشارات جامعه مدرّسین، قم، ۱۴۰۷.
- _ نادم، محمد حسن، ، مجله حوزه، شماره ۵۴، ۱۳۷۱.